

تصوف و تأثیر آن در موسیقی

دکتر سید حسین نصر

معاون و استاد دانشگاه تهران

نغمه دل انگیز عالم درون مبدل سازد. تصوف راهی است از برای دسترسی به آن سکوت و آرامش که در مرکز هستی همگان نهفته است، سکوتی که زیباترین همه موسیقی‌ها است و آرامشی که منشأ هرگونه فعالیت و تحرك معنی‌دار است و خود سرچشمه حیات و مبداء هستی آدمی است. تصوف ودیعه‌ایست الهی که از جنبه رحمت او سرچشمه گرفته و در درون وحی آسمانی قرار داده شده، و کلید گشودن سر هستی انسان را به خود انسان بخشیده و امکان دست یافتن انسان را به آن گنجی که در درون وجودش نهفته است، و او از آن غافل است، امکان‌پذیر می‌سازد. تصوف به انسان وسیله خودشناسی و بالنتیجه خداشناسی را عرضه می‌دارد. به کمک رسوم و قواعد سیر و سلوک انسان می‌تواند درک کند که کیست، بمیرد از آنچه هست به صورت واهی تا زنده شود و آگاهی یابد به آنچه هست به معنای واقعی. تصوف می‌تواند انسان را به آرامش و سکوتی که در مرکز وجود او نهفته و دسترسی به آن در همه جا و در هر دوره‌ای از زمان میسر است برساند و او را از طوفان حوادث خطیر این زندگی و سر و صدای عالم ظاهر نجات بخشد بدون اینکه انسان مجبور شود این عالم را ظاهراً ترک گوید. بلکه در تصوف نجات انسان از طریق تحولی است که در او در همین نشاء و در قالب زندگی عادی او پدید آید تا او در نتیجه

موسیقی سنتی ایرانی مانند هر هنر دیگر معنوی از سکوت برخیزد و آرامش و صلح آن حقیقت سرمدی را که جاویدان و مافوق هرگونه تعین و تشخیص است در قالب اصوات که متعلق به عالم صورت و مظاهر است متجلی سازد. این سکوت و آرامش همانا مهر عالم معنی بر چهره عالم صورت است. ریشه هر صوت و صدای موزون در اعماق این عالم وسیع سکوت که مافوق هر نوع صدا و خود اصل هرگونه ندا است روئیده و از نیروی حیات بخش آن هستی خود را دریافت می‌دارد. انسان خود بین دو سکوت که برای او جنبه مبهم و ناشناخته دارد قرار گرفته است، یکی دوران قبل از ولادت و دیگری مرحله پس از مرگ. بین این دو مرحله حیات آدمی همانند لحظه ایست که چون ندائی ناگهانی این سکوت بی‌نهایت را برای اندک مدتی می‌شکند و سپس خود به آن سکوت ملحق می‌شود. لکن اگر با تعمق بیشتر به این واقعیت بنگریم به این نکته پی می‌بریم که آنچه به نظر انسان نیستی آید، یعنی مرحله ماوراء حیات این عالم، هستی محض است و آنچه ظاهراً هستی است، یعنی ایام زودگذر زندگانی در این عالم ماده، سایه و ظلی از آن هستی متعالی بیش نیست. زندگانی انسان نیز سر و صدائی بیش نیست در مقابل آن سکوت ابدی که در واقع عمیق‌ترین همه موسیقی‌ها است و این حیات فقط هنگامی دارای معنی می‌شود که به آن سکوت پیوندد و سر و صدای عالم برون را به

بتواند موسیقی درونی همه کائنات را بشنود و مافوق سر و صدای روزانه زندگی موسیقی سکوت ابدیت را استماع کند.

از برای بیان حقایق خود، تصوف از هرگونه وسیله مشروع می‌تواند استفاده کند و کرده است، از بافندگی گرفته تا تیراندازی، از معماری تا موسیقی، از شعر تا منطق و حکمت الهی. گرچه هدف تصوف سوق دادن آدمی از عالم صورت به عالم معنا است، از آنجا که انسان در عالم صورت زیست می‌کند و از تجرد از این عالم در مرحله اول سیر و سلوک بی‌بهره است، با توسل به همین عالم صور است که تصوف انسان را متوجه عالم معنی می‌سازد.

صورت حاجب عالم معنا است ولی در عین حال رمز آن عالم است و نردبانی از برای وصال به آن. چنانکه اوحدی کرمانی می‌فرماید:

زان می‌نگرم بچشم سر در صورت
زیرا که ز معنی است اثر در صورت

این عالم صورت است و ما در صوریم
معنی نتوان دید مگر در صورت

برای گروهی معدود تجرد از طریق تعالیم صرفاً نظری عرفانی امکان‌پذیر است ولی برای اکثر کسانی که دارای استعداد معنوی هستند فقط از طریق صورت است که می‌توان به معنی دست یافت، صورتی که توسط هنر سنتی و دینی آنچنان صیقل یافته و لطیف گردیده است که کدورت کثرت از آن زدوده گشته و مانند آئینه‌ای جلوه‌گر جمال عالم قدس است. این صورت می‌تواند شکلی هندسی در معماری یا طرحی در نقاشی و خطاطی یا آهنگی در موسیقی باشد و به همین جهت تصوف از تمام این امکانات استفاده کرده، اثر عمیق خود را تقریباً در تمام شئون هنر اسلامی بجای نهاده است.

اما موسیقی در بین هنرهای سنتی مقامی خاص دارد از آنجا که از همه هنرها کمتر با اشکال و صور ماده سر و کار داشته و بیشتر با عالم مجردات همبستگی دارد. بیپرده نیست که هندوان اولین هنری را که از آسمان برای بشر فرستاده شد موسیقی می‌دانند و عرفای اسلامی موسیقی را بهترین وسیله اظهار لطیف

ترین اسرار الهی می‌دانند چنانکه مولانا می‌فرماید:
مطرب آغازید نزد ترک مست
در حجاب نغمه اسرار الهیست

روح آدمی از عالم قدس سرچشمه گرفته و توسط طلسمی که سر آن فقط بر حق تعالی مکشوف است با بدن خاکی پیوند یافته و از این پیوند حیات آدمی در این عالم زیرین تحقق یافته است. لکن روح را همواره یادی از ماوای اصلی و وطن اولیه خود باقی است و تمام کوشش‌های انسان از برای نیل به کمال حتی اگر آن را به عالم مادیات محدود سازند از این تذکر سرچشمه گیرد. در عالم قدس روح مستمع دائمی موسیقی جاویدان این عالم بوده و از هم‌آهنگی و وزن آن بهره یافته و در آن شرکت داشته است. در این زندان تن، روح از طریق موسیقی سنتی بار دگر یادآور سرزمین اصلی خود می‌شود و حتی آن طلسمی که روح را به تن پیوند می‌دهد از این راه شکسته می‌شود و حتی برای لحظه‌ای چند هم شده مرغ روح اجازه می‌یابد تا بال‌های خود را گسترده ساخته و در ساحت عالم معنی و فضای ملکوتی که مفرح روح آدمی است به پرواز درآید و از وجد و سروری که ذاتی این عالم است بهره‌مند شود. به قول سعدالدین حمویه:

دل وقت سماع بسوی دلدار برد
جان را بسرا پسرده اسرار برد

این زمزمه مرکبی است هر روح‌ترا
که در دارد و خوشی به عالم یار برد

مرد کامل را البته احتیاج به هیچ نوع مرکب نیست زیرا که او خود قدرت پیران دارد لکن تا انسان به آن مرحله نرسد موسیقی معنوی مانند موسیقی سنتی ایران یکی از قوی‌ترین طرق بیداری انسان مستعد از خواب غفلت است و مرکبی است مطمئن که می‌تواند انسان را از حسیض جهان پررنج و الم مادی به اوج عالم پهناور معنی که در آن هرگونه درد و رنج به شادی و وجد مبدل شود برساند. تصوف موسیقی ایرانی قدیم را مانند بسیاری از دیگر قالب‌های هنری برگزیده و آنرا پرداخت و تحول بخشید تا اینکه به صورت مرکبی که مورد توجه آن بود درآمد. بنابراین از جهت اثری که این موسیقی در روح انسان دارد مهم نیست

که آغاز آن از کجا است، آیا اصل آن باربدی است یا از دوران هخامنشی است. آنچه مهم است اینست که این موسیقی امکان و استعداد این را داشت که تحت تأثیر تصوف قرار گیرد و به نحوی تغییر و تحول یابد که در آن يك درون‌نگری و معنویت به وجود آید تا بتواند شنونده‌ای را که روحش موج و مستعد صعود است به وصال یار نائل سازد و لحظه‌ای انسان را از محدودیت خود و عالم مادی که او را احاطه کرده است برهاند.

رابطه موسیقی سنتی ایرانی و تصوف امری انفاقی، و فقط تاریخی نیست بلکه حقیقتی است عمیق که در نحوه اثر گذاشتن این موسیقی در روح شنونده دخالت فراوان دارد. جهت درک این مطلب باید به ناچار به سه مرحله اصلی سیر و سلوک اشاره کرد. گرچه نحوه بیان مراحل وصال به حق در تصوف متفاوت است، می‌توان آنرا در سه مرحله اساسی خلاصه کرد. مرحله اول قبض است که در آن باید جنبه‌ای از نفس انسان بمیرد و این مرحله با زهد و تقوی و جنبه تجلی عدالت و جلال الهی توأم است. مرحله دوم بسط است که در آن جنبه دیگری از نفس انسان انبساط یافته و وجود انسان از حدود خود گذشته همه عالم را دربر می‌گیرد تا که (به قول سعدی) گوید «به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست» و این مرحله با سرور و شادی توأم است و مظهر صفات جمال و رحمت الهی است. مرحله سوم وصال به حق از طریق نیل به مقام فنا و بقا است که در این مرحله عارف از تمام احوال و مقامات دیگر گذشته به مشاهده چهره یار نائل می‌آید و درک می‌کند به عیان که (به قول هاتف):

که یکی هست و هیچ نیست جز او
و حده لا اله الا هو

موسیقی را با دو مرحله نهائی سر و کار است نه با مرحله اولی. به همین علت در اسلام در حالیکه در شرع شنیدن موسیقی، مگر به صورت تلاوت آیات قرآنی که بالاترین و خالصترین نغمات موسیقی است، جایز نیست از آنجا که قلمرو احکام شرعی با امر و نهی دینی و عدالت الهی سر و کار دارد، در تصوف که به

سیر و سلوک مربوط است موسیقی جایز بوده و در بعضی طرق مانند طریقه مولویه و چشتیه اهمیت فراوانی داشته و دارد. عمق معنوی موسیقی ایرانی در زمان حاضر علی‌رغم آئین اسلام نیست، چنانکه برخی ظاهر بینان اندیشمند، بلکه به علت تعالیم اسلامی است که موسیقی را از جنبه ظاهری حیات منقطع ساخت و آنرا به سوی عالم معنی متوجه کرد. بهمین جهت در حالیکه موسیقی غربی در دو قرن اخیر يك نوع کوششی است برای رسیدن به مرحله دوم از سه مرحله بالا بدون گذشتن از مرحله اول که زهد و تقوی و تجرد از دنیا است، و بهمین جهت به نفس انبساطی می‌بخشد که همیشه با اثر معنوی توأم نیست، موسیقی سنتی ایرانی و نیز سایر کشورهای اسلامی مخصوصاً موسیقی شمال هند که بیشتر توسط متصوف ساخته و نواخته شده و بزرگترین اساتید آن تا به امروز مانند رضاقلی خان و علاء‌الدین خان و بسم‌الله خان اکثراً از مسلمانان اند، مبتنی بر مرحله اول یعنی زهد و تقوی و تجرد منتج از آن است. عمق این موسیقی که انسان را از این جهان مادی کنده و ریشه شجره وجود او را در عالم معنی می‌تند به این علت است که آنانکه این موسیقی را ساخته و پرداخته‌اند خود به مرحله تجرد رسیده و دارای حال به معنی واقعی و عرفانی آن بوده‌اند.

صوفیان از این امر آگاهی کامل داشتند و سماع و موسیقی را فقط از برای آنانکه از مرحله اول تکامل نفسانی که همان غلبه بر شهوت حیوانی است گذشته باشد جایز می‌شمردند. غزالی در کتاب «کیمیای سعادت»^۱ خود در باب «در اباحت و بیان آنچه از وی حلالست و آنچه حرام» می‌فرماید:

«بدانکه ایزد تعالی را سر نیست در دل آدمی، که در وی همچنان پوشیده است که آتش در آهن، و چنانکه بزخم سنگ بر آهن سر آتش آشکارا گردد و بصحرا افتد، همچنین سماع آواز خوش و موزون آن گوهر آدمی را بجنباند و در وی چیزی پدید آرد بی‌آنکه آدمی را در آن اختیاری باشد، و سبب آن مناسبتی است که گوهر دل آدمی را با عالم علوی که عالم ارواح گویند هست. و عالم علوی عالم حسن و جمال است، و اصل

۱- غزالی، کیمیای سعادت، به تصحیح احمد آرام، طهران، ۱۳۴۵، ص ۳۷۰.

حسن و جمال تناسب که درین عالم محسوس است، همه نمره جمال و حسن آن عالم است: پس آواز خوش موزون متناسب هم شبیهتی دارد از عجایب آن عالم، بدان سبب آگاهی در دل پیدا آید و حرکت و شوقی پدید آید، که باشد که آدمی خود نداند که آن چیست، و این در دلی بود که ساده بود، و از عشقی و شوقی که بدان را برد خالی باشد اما چون خالی نباشد و بچیزی مشغول بود، آن در حرکت آید و چون آتشی که دم در وی دهند افروخته تر گردد و هر که را دوستی خدای تعالی بر دل غالب باشد سماع ویرا مهم بود، که آتش تیزتر گردد، و هر که را در دل دوستی باطل بود، سماع زهر قاتل وی بود و بر وی حرام بود^۱.
صوفیه همواره اجازه شرکت در سماع را فقط با توجه به وضع روحی افراد جایز دانسته کسانی را که از ورطه عالم مادی و کشش آن رهائی یافته‌اند شایسته استفاده از آن می‌دانند. سعدی گوید:

نگویم سماع ای برادر که چیست

مگر مستمع را بدانم که کیست

گر از برج معنی پرد طیر او

فرشته فرو ماند از سیر او

وگر مرد سهو است و بازی ولاغ

قویتر شود دیوش اندر دماغ

بریشان شود گل پیاد سحر

نه هیزم که نشکافدش خوبتر

جهان بر سماع است و مستی و شور

ولیکن چه بیند در آئینه کور

تأثیر تصوف در موسیقی سنتی ایرانی پیش از هر چیز در همین امر است که تصوف موسیقی را مرکبی از برای عروج به عالم معنی ساخت ولی فقط از برای آنانکه به خود زحمت ریاضت و انضباط معنوی را که اولین قدم آن زهد و تقوی است داده باشند. بهمین جهت نیز آنانکه از این موسیقی حظ برند بدون اینکه مرحله اولیه را طی کرده باشند هیچگاه از طریق این موسیقی به ساحت عالم قدس ره نیابند و اگر مرغ روح آنان لحظاتی چند در آن عالم به کمک این موسیقی آسمانی به پرواز درآید فوراً پس از اتمام این موسیقی از آن جهان سقوط کرده و نتوانند آن حال و وجد را

در خود حفظ کنند، چه بسا که این موسیقی بجای اینکه مرکب صعود به عالم معنی شود برای این گروه مانند مخدری باشد که لحظه‌ای چند آنانرا از مشقت روزگار رها سازد. وانگهی نوازنده این موسیقی نیز به همین علت که این موسیقی توسط افرادی ساخته و نواخته شده است که دارای مقام معنوی بوده و از خود بیخود شده و در مقام «حال» به این موسیقی پرداخته‌اند، فقط با فراموشی خود می‌توانند آنرا به خوبی اجرا کنند. این موسیقی عمیق‌تر از آنست که بتوان بدون یک نوع دگرگونی معنوی و فراموشی حال عادی روزانه با آن انس دائمی داشت و آنرا به خوبی نواخت. بسیاری می‌پرسند چرا گروهی از موسیقی‌دانان و نوازندگان موسیقی سنتی ایرانی به مشروبات الکلی و مواد مخدر معتاداند. شاید دلیلش بیش از هر چیز همین باشد که از آنجا که بسیاری از آنان از برکت فیض دین و عرفان بی‌بهره‌اند و راهی از برای وصال به احوال و مقامات معنوی از طرق تصوف و عرفان واقعی ندارند به تنها وسیله‌ای که در دست دارند تا بتوانند لحظه‌ای چند خود را فراموش کنند متوسل می‌شوند. بهر حال آنچه مسلم است اینست که استفاده معنوی از موسیقی از دیدگاه تصوف امکان‌پذیر نیست مگر با صیقل دادن نفس و کشتن ازدهای درونی که تنها راه نجات دادن مرغ روح است و آماده ساختن آن از برای معراجی که موسیقی معنوی امکان‌پذیر می‌سازد. معراجی که توسط موسیقی سنتی ایرانی انجام می‌گیرد از چندین راه است، یکی آهنگی که پله به پله افسان را از یک منزلکه به منزلکه بعدی یعنی از یک حالت روحی به یک حالت روحی دیگر و بالاخره به مرحله وجد و سرور معنوی سوق می‌دهد و دیگر وزن و ضرب موسیقی که رابطه انسان را با زمان عادی که مهم‌ترین نشانه حیات این جهان است تغییر می‌دهد. موسیقی ایرانی هم دارای ضرب‌های بسیار تند و منظم است و هم دارای لحظاتی بدون ضرب و هرگونه تعیین زمانی. از طریق اول انسان با ضربان حیات کیانی که در وجود انسان به صورت ضربان قلب او در سینه‌اش همیشه حضور دارد اتحاد می‌یابد و حیات او با حیات کیان یکی شده، عالم صغیر و کبیر اتحاد می‌یابند، و از این

اتحاد روح انسان انبساط یافته در آن سرور و وجدی که سراسر جهان را فرا گرفته و فقط به علت غفلت بشر از آن بی‌خبر است شریک می‌شود. از طریق دوم که تعالی از هرگونه وزن و ضرب و وقفه زمانی است انسان از عالم زمان ناکهان منقطع شده خود را در مقابل ابدیت احساس می‌کند و لحظه‌ای از حظ فنا و بقا بهره‌مند می‌گردد.

عارف کامل را احتیاج به موسیقی یا هنر سنتی دیگر نیست چون او و زندگی او خود یک هنر است لکن از آنجا که حواس باطنی او بیدار شده است می‌توان گفت که او در حال سماع دائمی است. تمام عالم از برای او یک نغمه جاویدان موسیقی است و او هستی را همواره با هم‌آهنگی و زیبایی توأم دیده، همانطور که از راه بصر این زیبایی را به صورت الوان و اشکال عالم طبیعت و خلقت مینگرد، از راه سمع به صورت موسیقی آنرا می‌شنود. حیات او هیچگاه از موسیقی و شادی و سرور آن دور نیست. اگر او قطعه‌ای از موسیقی را به معنای عادی آن می‌شنود و از آن حظ می‌برد فقط به این علت است که این قطعه مؤید احوال درونی او است، اگر این موسیقی از آن سکوت معنوی که به آن اشارت رفت برخاسته باشد، و اگر او از آنچه امروزه بعضی آنرا موسیقی می‌نامند لکن سر و صدائی بیش نیست دور از هرگونه معنی و ارزش معنوی، دوری می‌جوید به این علت است که استماع آن مخرب حال معنوی است و صدائشی است ناهنجار که نغمه موسیقی درون وجود او را مختل ساخته و ضایع می‌کند. نیز اگر چنین فردی از استعداد ساختن و نواختن موسیقی بهره‌مند باشد، چنانکه بسیاری از صوفیه بوده‌اند و اکثر استادان بزرگ موسیقی سنتی ایرانی رابطه‌ای با تصوف داشته‌اند، آنچه سازد و نوازد انعکاس احوال معنوی او است در حجاب اصواتی که ترکیب آن نغمه‌ای سازد که شنونده را سوی آن احوال معنوی ارشاد کند.

می‌توان گفت که عارف خود یک آلت موسیقی در دست صانع است و آنچه از او آید نغمه‌ای است که از وجود او توسط نوازنده آسمانی به سمع رسد، عالم خود به مثابه یک نغمه موسیقی است مرکب از اصوات

هم‌آهنگ و چون عارف حجاب‌های جدائی را دریده و خود را به مقام فطرت رسانیده و با خلقت اولیه متحد ساخته است او نیز مانند عالم نیست جز چنگی که توسط آن خداوند نوازد آنچه خواهد، چنانکه مولانا می‌فرماید: ما چو چنگیم و تو ناخن میزنی. چه حظی بالاتر از اینکه انسان نه تنها سماع موسیقی الهی کند بلکه خود آلت نواختن این موسیقی باشد و با تسلیم اراده خود به مشیت الهی خود را کاملاً در دست او قرار دهد، و منشاء نغماتی شود که سرور و شادی بکستراند و انسان‌ها را به سوی ماوای اولیه و منزلگه نهائی خود هدایت کند.

در جهان امروز که دسترسی به معنویت هر روز مشکل‌تر شده و آن زیبایی که روزی همه‌جا بود جنبه تجملی به خود گرفته است، موسیقی سنتی ایران دارای ارزشی فوق‌العاده است چون مانند پناهگاهی است در بین طوفانی دهشت‌زا و واحه‌ایست خرم در میان بیابانی سوزان. بسیاری امروزه به این موسیقی علاقه‌مندند بدون اینکه خود دلیل عمیق آنرا بدانند. درواقع این افراد در جستجوی معنویت‌اند و آن سکوت و آرامشی که در اندرون تار و پود این موسیقی نهفته است، آنها در جستجوی اسرار الست‌اند در حجاب نغمه‌ای که زیبایی آن آنانرا به خود می‌کشد و حزن ظاهری آن جز مقدمه‌ای از برای سرور توصیف‌ناپذیری است که در بطن آن موجود است.

باید این موسیقی عرفانی را با تمام اصالت آن حفظ کرد و توسعه کمی را با بهبودی کیفی اشتباه نکرد. و البته بهترین راه حفظ این موسیقی حراست و نگاهداری از سنت تصوف است که آنرا به وجود آورده است و در زمینه خود موسیقی دوری از هرگونه بدعت و تقلید مخصوصاً از تمدن غربی معاصر که به علت مادی‌گری آن ارزش‌هایش درست در نقطه مقابل تمام هدفهای این موسیقی قرار دارد، فقط افرادی می‌توانند فصلی نوین به این موسیقی معنوی بیافزایند که خود به وصال عالم معنی نایل آمده و در عین حال بر اصول موسیقی سنتی ایرانی آگاهی کامل دارند. در غیراینصورت هرگونه تغییر در این موسیقی یعنی مبدل ساختن نردبانی به سوی آسمان به یک وسیله ارتباط

صرفاً زمینی و دنیوی و فاقد ساحتی متعالی. در این زمانه موسیقی سنتی ایران می‌تواند چشمه‌ای پرفیض از برای سیراب کردن روح‌هائی تشنه و گم‌گشته باشد و ملجاء و پناهگاهی در مقابل نفوذهای منفی این عصر قرار گیرد و گروهی را نیز باجمال حیرت‌انگیز خود به سوی جمال مطلق رهنمون باشد. از آنجا که این موسیقی نغمه‌ای است از جهان سرمدی در عالم زمان و مکان، آنرا زبونی و فسادی نباشد. پیام آن مانند آفتاب سپیده‌دم همواره تازه و زنده است. بر ما است که گوش‌های خود را باز کرده توسط نغمات آن از آن مرگی که به‌دروغ آنرا زندگی می‌نامیم رهائی یابیم

و به زندگی واقعی که آنرا هیچگاه کسوف نیست دست یابیم و این میراث گرانبها را مانند سایر جوانب فرهنگ بسیار سرشار و غنی خود در لحظه‌ای که بیش از هر وقت دیگر به آن محتاج هستیم غنیمت شماریم:

ساقی بنور باده برافروز جام ما
مطرب بگو که کار جهان شده به کام ما
ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم
ای پیخبر ز لذت شرب مدام ما
هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق
ثبت است در جریده عالم دوام ما



پروژه کاغذ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رساله جامع علوم انسانی

فصل اول: کلیات و مفاهیم پایه
فصل دوم: روش‌های تحقیق و گردآوری داده‌ها
فصل سوم: تحلیل و تفسیر داده‌ها
فصل چهارم: نتیجه‌گیری و پیشنهادات
فصل پنجم: منابع و مآخذ

این رساله به بررسی جامع علوم انسانی و مطالعات فرهنگی می‌پردازد. در این راستا، به بررسی مفاهیم پایه و روش‌های تحقیق پرداخته شده است. همچنین، تحلیل و تفسیر داده‌ها و نتیجه‌گیری از آن‌ها نیز در این رساله مورد توجه قرار گرفته است. در نهایت، پیشنهاداتی برای پژوهش‌های آینده ارائه شده است.

منابع و مآخذ: در این رساله، از منابع معتبر و علمی استفاده شده است. این منابع شامل کتب، مقالات و اسناد تاریخی می‌باشد. در ادامه، لیست منابع و مآخذ ذکر شده است.